



{ ۱۵ } و آنان از زنان شما که کار بس زشتی ارائه می دهند بس چهار نفر از خودتان را بر ایشان گواه بگیرید، پس اگر گواهی دادند پس ایشان را در خانه ها نگاه دارید تا این که مرگ آنان را دریابد یا خدا راهی برای آنان پدید آرد.

{ ۱۶ } و آن مرد و زن از شما که کار زشت را می آورند (اظهار می دارند) آن دو را آزار دهید، پس اگر توبه و اصلاح کردند از آنان دست بردارید، بی گمان خدا بسیار توبه پذیر و بس مهربان است.

{ ۱۷ } توبه پذیری تنها و تنها بر عهده خدا برای کسانی است که از روی نادانی بدی را مرتکب می شوند سپس از نزدیک بازگشت می کنند (به سوی خدا) پس اینان هستند که خدا توبه شان را می پذیرد و خدا بس دانا و حکیم است.

{ ۱۸ } (پذیرش) توبه نیست برای کسانی که بدی ها را مرتکب می شوند تا همین که یکی از آنان را مرگ فرارسید گوید اکنون توبه کردم و نه کسانی راست که می میرند در حالی که کافرنند، آنان را تهیه دیده ایم برای شان عذابی بس دردناک.

{ ۱۹ } ای کسانی که ایمان آورده اید برای شما ریا نیست که به زور زنان را ارث برید و آنان را در تنگنا قرار ندهید که برخی از آن چه را بدانان داده اید ببرید

و اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ

سَبِيلًا ﴿١٥﴾

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ

تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ

عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا

أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لَتَذَهَبُوا



مگر این که کار زشت بسیار آشکاری مرتکب شوند، و به خوبی و با روشی پسندیده با آنان زیست کنید؛ پس اگر آنان را ناخوش دارید چه بسا که چیزی را ناخوش دارید و خدا خیر بسیاری را در آن قرار می‌دهد.

{ ۲۰ } و اگر خواستید همسری را به جای همسر

دیگری جایگزین کنید و مال بسیار زیادی بدانان داده‌اید پس اندکی از آن را نگیرید، آیا از روی بهتان زدن و گناهی آشکار آن را می‌گیرید؟

{ ۲۱ } چگونه آن را بازمی‌ستانید با آن که در حقیقت

هر یک به دیگری پیوسته و به فضایی رسیده (که نباید بسته و محدود گردد) و پیمان پرمایه استواری آن زنان از شما گرفته‌اند.

بِبَعْضٍ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ

يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿٢٠﴾

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ

شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٢١﴾

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى

بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢٢﴾

### شرح لغات:

**الفاحشة:** کردار یا گفتار بسی زشت و ناپسند و ننگین، گناه رسوا و تجاوزکارانه. از فحش (به ضم فاء): تجاوز آشکار از حد حکم و قانون، انجام کار زشت، بدگویی و نسبت دادن به قبیح.

**توبه:** نوعی بازگشت، بازگشت خدا با نظر پذیرش و رحمت به گناهکار. از بنده: بازگشت از گناه به سوی خدا و پشیمانی.

**اعتدنا، از عتاد:** آماده کردن وسایل. یا از عداد: سرشماری و حساب جمعی.

**سیئات، جمع سیئة:** بدی، زشتی، گناه، خطا، شر، فساد.

**یحلّ، از حلال:** روا، بی مانع، از حلّ: باز نمودن و گشودن گره، فرود آمدن در

مکان و باز کردن بار و بنه.



**تعصلوا**، از عضل: سختگیری، برکناری، گذاردن در تنگنا، مانع شدن.  
**عاشروا**، از معاشرت و عشرة: با هم زیستن، مانند پیوستن عدد یا اعداد تا یک واحد جمع و کامل اعداد: عشرة: ده.  
**افضى**، از افضاء: رسیدن به فراخنای، جای گشودن. فضاء: مکان یا محیط باز و گشاده.

**بهتان**: افترای بهت‌انگیز و حیرت‌آور. از بهت: تحیر، سرگستگی، خودباختن.  
**قنطار**: مال بسیار که مقدار آن در شرایط زمانی مختلف است. نقدینه ذخیره شده و سربسته، از قنطر: چیزی را بست و محکم کرد، پولی که وسیله برای وصول به آرزوها باشد، از قنطرة: پل.  
**غلیظ**: شدید، محکم، درشت، مایه‌دار، در مقابل دقیق: رقیق، نازک، نرم، کم مایه.

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا».

پس از بیان اصل وراثت و حدود و سهام ارث و سرنوشت و مسیر نهایی مطیعان خدا و رسول و نگهبانان حدود الهی و روندگان در آن مرزها و هم‌چنین غاصبان و متجاوزان، حکم و فرمان اجرایی این دو آیه نیز با پشتوانه ایمان، برای نگهبانی اصل کلی وراثت و نسل و تحکیم نظام خانواده و اجتماع آمده است.

بیشتر مفسران در این آیه «الْفَاحِشَةَ» را به معنای خاصّ زنا، و حکم «فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ». را منسوخ دانسته‌اند و بعضی چون ابو مسلم «الْفَاحِشَةَ» را به معنای مساحقه (تماس شهوانی زن با زن) و حکم آیه را ثابت دانسته است. در این آیه قرینه‌ای نیست که «الْفَاحِشَةَ» به معنای خاصّ زنا یا مساحقه باشد. و نیز نسخ صریح این آیه نه دلیل محکم و قانع‌کننده‌ای دارد و نه ناسخ صریحی. گویند: دومین آیه سوره نور:



﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...﴾<sup>۱</sup> که بیان صریح حکم صدجلده «تازیانه زدن» به زن و مرد زناکار است، حکم این آیه سوره نساء را نسخ کرده است. و «أَوْ يُجْعَلِ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» را اشاره به آمدن آیه نور و نسخ این حکم «فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ» دریافته‌اند. با آن‌که اگر نسخ کلی را در بعضی احکام صریح قرآن بپذیریم، نه به معنای شرایط تقییدی و تخصیصی، نسخ در دو حکمی رواست که با هم تعارض صریح داشته باشند و در حکم این دو آیه چنین تعارضی نیست:

۱- فعل «یأتین» که صفت «اللاتی» است، دلالت به حدوث و پیشامد دارد، و وصف اسمی «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» دلالت به تلبس و ثبات صفت «زناکار، زناکاری».

۲- «الْفَاحِشَةُ» معنای عام دارد. هرگونه عمل و سخن زشت رسواگر و بی‌شرمانه و شهوانی غیر قانونی. نه همین کار زنا یا زناکاری. ﴿وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا﴾ اعراف (۷)، ۲۸. که ظاهر در هرگونه از فحشاء است. ﴿وَ لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ انعام (۶)، ۱۵۱. ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ اعراف (۷)، ۳۳. ﴿وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثَمِ وَ الْفَوَاحِشَ﴾ شوری (۴۲)، ۳۷، النجم (۵۳)، ۳۲. که جمع فواحش، اشعار به انواع دارد، ﴿وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا﴾ اسراء / ۲۳۲ که زنا نوعی از فاحشه است. در آیاتی که فاحشه به معنای زنا یا لواط آمده، مقرون به قرینه است.<sup>۳</sup> با آن‌که در آیه

۱. به هر یک از زن و مرد زناکار یکصد تازیانه بزنید... نور (۲۴)، ۲.

۲. ترجمه آیات به ترتیب: و هنگامی که کار زشتی مرتکب شوند گفتند پدران خود را بر آن کارها یافتیم. به زشتی‌ها چه آشکار و چه نهفته‌اش نزدیک نشوید. بگو بی‌گمان پروردگارم زشتی‌ها را چه آشکار آن‌ها و چه نهفته حرام کرده است. و کسانی که از بزرگی‌های گناه و زشتی‌ها اجتناب می‌کنند. به زناکاری نزدیک نشوید که بی‌گمان زناکاری بس زشت و بدراهی است.

۳. مجمع البیان: «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ». اولی حمل آیه است بر هر معصیتی و همین معنا از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است. (مؤلف)



نور «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» آمده است.

۳- ظاهر «مِنْ نِسَائِكُمْ»، با «من» بیانی یا تبعیضی و اضافه به مخاطبین، مانند: ﴿وَرَبَائِبِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ... وَاللَّائِي يَسْنَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ... وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ... الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ... نِسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ...﴾ منظور زنان شوهردار است، پس اگر معنای الفاحشه زنا باشد. چون حد زناى محصنه - به اتفاق فقها و به استناد روایات - پس از ثبوت با اقرار یا شهود، رجم (سنگسار کردن) است و آیه سوره نور که به اتفاق فقها، حد زناى غیر محصنه و غیر محصن را بیان کرده «جلد»، ناسخ این آیه نمی شود.

۴- «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» عطف به «يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ»، حکم «فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ» را محدود و مشروط می نماید، آنان را در خانه ها نگه دارید تا مرگ شان فرا رسد و یا خداوند به سود آنان راه آسانی قرار دهد. راه نجات آسانی و به سود آنان را، بیشتر مفسران اشاره به آمدن حکم ناسخ «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» دانسته اند، با آن که این حکم، صد تازیانه زدن در ملاءعام، در مقابل نگهداری در خانه نه به سود آنان است نه راه آسان و نجاتی برای آنان. و نیز حکم یا قانون شرعی یا عرفی ناسخ، پس از نسخ و تغییر، شامل موضوعات و موارد حکم منسوخ نمی شود، بویژه مواردی که در آن حکم سابق اجرا شده باشد. بعضی نوید راه نجات آسانی «يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» و ناسخ امر «فَأَمْسِكُوهُنَّ...» را، حکم سنتی رجم (سنگسار) دانسته اند. از این نظر موضوع کلی هر دو حکم، شاید متحد باشد: «زناى محصنه» که نه راه نجاتی برای محکوم می باشد و نه حکم ناسخ در مورد اجرا شده حکم سابق درست است، و نسخ حکم صریح کتاب است به سنت.

۵- حکم یا قانونی که نسخ می شود اگر آزمایشی باشد، کتاب حکیم برتر از آن است «تعالی الله عن ذلك» و اگر محدود و یا مشروط به شرط یا شرایطی باشد،



نسخ کلی نیست. در سال‌های نیمه دوم هجرت - ۶ تا ۱۱ - و در اجتماع توحیدی و ایمانی مدینه که دو حکم «فَأْمِسْ كَوْنَهُنَّ ... فَأَجْلِدُوا...»، نازل شده چه تغییرات و شرایط جدیدی می‌توان تصور کرد که حکم دوم ناسخ حکم اول گردد؟

۶- ناسخ باید پس از منسوخ آید، با آنکه قرائن شأن نزول و تاریخ نشان می‌دهد که آیات اول سوره نور پس از غزوه بنی مصطلق و داستان افک - شعبان سال ۵ یا ۶ هجرت - نازل شده و این آیات اوایل سوره نساء در سال دهم، بنابراین، آیات اوایل سوره نور اولین احکام و تشریح این حدود است.<sup>۱</sup>

بازگو نشدن اجرای حکم این آیه و آیه بعد «فَأْمِسْ كَوْنَهُنَّ ... فَأَذُوهُمَا»، دلیل یا قرینه‌ای برای اثبات نسخ آن‌ها نمی‌شود، چه شاید که در محیط ایمانی و تقوایی و در سال‌های نخست این تحوّل، موردی پیش نیامده باشد و اگر پیش آمده، چون مخاطبین و مسئولین اجرا همه مسلمانان‌اند، اجرای آن‌ها پنهان بوده نه در انظار عموم، تا اشاعه فحشا نشود و آبرو و حیثیت اجتماع اسلامی و خانواده محفوظ بماند. در خانه نگه داشتن زنی که دچار انحراف شده تا اصلاح شود، مرحله ابتدایی است و باید پنهان باشد. و اگر آشکارا و علنی اثبات شد، باید در دیدگاه عمومی «ملاً عام» حد تازیانه (جلد) یا سنگسار (رجم) اجرا شود. با آن‌که حد جلد و رجم باید علنی باشد، از ابتدای تشکیل جامعه بسته مدینه تا آن‌گاه که اسلام پهنای شرق و غرب را فرا گرفت، از زمان خلفای اولین تا پدید آمدن ده‌ها و صدها حکومت و امارت اسلامی، مواردی که این احکام اجرا و بازگو شده بسیار اندک است، با آن‌که همه خلفا و امرای اسلامی - هرچه بودند، صالح و طالح، عادل و فاسق و ظالم - برای نمایاندن و تثبیت مقام خلافت و زعامت اسلامی خود، به اجرای این حدود و یا

۱. در کتاب سیر تحول قرآن، نزول آیات ۱ تا ۳۳ سوره نور را در سال پنجم می‌نمایند و این آیات اوایل سوره نساء را در سال دهم. به جدول ۱۴ صفحه ۹ و ۱۰ مراجعه شود. (مؤلف)



تظاهر به آن، می‌بالیدند و می‌فریفتند. هر جا که اسلام سایه می‌گسترده و قرآن پرتو می‌افکند، زمینه نفسی و اجتماعی، طغیان‌گرایز پست و انحراف‌های ناشی از آن‌ها را از میان می‌برد و یا محدود و تعدیل می‌کند، از درون، ایمان‌شهودی و خشوعی به مبدأ و معاد و ثواب و عقاب و آزاد شدن از بندهای شهوات، چنان زنان و مردان فرشته‌گونه‌ای ساخت و می‌سازد که اندیشه مسئولیت و آخرت و استغراق در عبادت و جهاد، مجالی برای جولان شهوات در نفوس آن‌ها نمی‌داد و خوردن و خفتن و آمیزش‌شان در حد نیاز و انجام تکلیف بود. و در محیط خارج از درون، قرآن برای تکثیر نسل و تأمین انگیزه شهوات‌گریزی، تعدد زوجات و طلاق را با شرایط خاصی تجویز و تسهیل کرده است. از سوی دیگر سایه و دورنمای هراس‌انگیز و عبرت‌آور احکام و حدودی را مانند «رجم و جلد» بالای سر اجتماع می‌نمایاند که گویا همین اوامر و انشاءها، مصلحت و صلاح‌آوری بیشتری دارند تا اجرای آن‌ها. و از دیگر نظر، چون اثبات و ثبوت جرائم منافی با عفت و طهارت نسل، با چهار تن شهود عینی عادل و بالغ، نه هر کس و نه با گمان و شیاع، و همچنین با اقرار آگاه و آزادانه نه غافلانه و نه با آزار و شکنجه که در اسلام خود جرمی نابخشودنی است، مشکل و یا ممتنع می‌باشد، و چون مبادا که فحشا در نهان و درون اجتماع سخت‌گیر و عفت‌پرور اسلامی و نهانگاه‌خانه‌ها، رخنه کند، احکام و حدود و تهدیدی پیگیر و ریشه‌کن می‌باید.

با نظر به آنچه بیان شد، نسخ کلی فرمان این دو آیه نشاید و شاید «شکی» هم در حکم محکم قرآن حکیم راه نیابد تا جامعه اسلامی از درون نفوس و خانه‌ها تا سطح خارج اجتماع، تطهیر و پاکسازی شود: آن زنانی از شما «مسلمانان» که خود را به فحشا «فاحشه به معنای عام» بکشند، «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ»، چهار تن از خودتان را برای گواهی بر آنان بخواهید: «فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ»،

ظاهر این استشهاد و شهادت بر آنان، گواهی برای اثبات وقوع فاحشه است، و شاید مقصود، حضور و شهود برای تثبیت و اجرای حکم باشد، مانند استشهاد برای وصیت و دین و طلاق، تفریع «فاستشهدوا» بر «وَاللَّاتِي يَأْتِينَ...» مؤید این است که استشهاد پس از محرز شدن فاحشه اینان و برای تثبیت وقوع و اجرای حکم می باشد: «فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ» آن‌ها را در درون خانه‌ها نگهدارید، که ناظر به محدود کردن و مراقبت و اصلاح آن‌هاست، نه جدا و زندانی کردن «فاحبسوهن، فاسجنوهن»، چه در اسلام محکومیت زندانی ندارد.<sup>۱</sup> بازداشت دارد، برای منع فرار و توطئه، تا اتهام ثابت و حکم تعیین شده (غیر زندان) اجرا شود یا تبرئه گردد و یا تا زمانی که اصلاح شود و یا توبه کند، در خانه‌ها نگهداشته شود، چنان‌که فقهاء درباره زن مرتد شده گفته‌اند.

امساک (نگهداشتن) چنین زنانی در درون خانه مادام‌العمر است، تا مرگ در برشان گیرد: «حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»، یا خداوند راه نجاتی برایشان پیش آرد: «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا». اطلاق سیلا، راه نجات نامعینی را می‌رساند که از کشانده شدن به سوی فحشای‌شان برهاند: اگر دچار بحران غریزه شده، شاید دوره آن بگذرد و فروکش کند و اصلاح شود. و یا عواطف مادری و مسئولیت اولاد، او را به خود آرد. یا اگر گرفتار و سوسه و علاقه به مردی شده، آن شخص اصلاح یا

۱. قوانین و محکومیت به زندان در کشورهای اسلامی، به ناچاری و تقلید آمده که با صرف این همه نیروهای انسانی و مادی، نتیجه مطلوبی در تخفیف جنایات به بار نمی‌آورد. وقت‌ها و استعدادها و مخارجی که صرف یک سارق و قاتل می‌شود، از دستگاه‌های اجرایی و قضایی و زندان، به حساب نمی‌آید. هزارها برابر مالی که سارقی ربوده، ملتی باید مالیات آن را بپردازد و بار افراد معطلی را به دوش کند، و با همه این‌ها، دزد در مکتب زندان ماهر تر و قاتل شقی تر می‌گردد. در زمان پیمبر اکرم ﷺ و خلفای اولین، زندان و زندانی سراغ نداریم. پس از آن زندان‌ها مخصوص مخالفان حکام شد که در اسلام مخالفت با حکومت جرم نیست، مگر آن‌که مخالف مرتکب قتل و غارت و هتک شود. (مؤلف)





منصرف شود یا بمیرد، و هم چنین ... هر علتی که این زن را به فحشا کشانده از میان برود، و در نهایت، بیدار شدن و جدان ایمانی و توبه و برگشت.

«وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا».

«الَّذَانِ» تشبیه مذکر «دو مرد» است که به تغلیب به یک مرد و زن گفته می‌شود (مانند: شمسان، قمران شمس و قمر)، ضمیر مفعول «يَأْتِيَانِيَا» راجع به فاحشه است. اگر الذان در این جا ناظر به زن و مرد باشد، بیان حکم مرد و زنی است که گرایش آنان به فاحشه و یا انجام آن شناخته و محرز شده باشد، و حکم «اللَّاتِي يَأْتِيَانِيَا...» همین دربارهٔ چنین زنانی است، گرچه طرف مربوطش «مرد» شناخته و معلوم نباشد. شاید امر استشهاد «فَأَسْتَشْهَدُوا...» که در مورد این آیه نیامده، برای این باشد که همین عطف «وَالَّذَانِ» لزوم استشهاد را می‌رساند. و یا با احراز انجام فاحشه، استشهاد لازم نباشد و قرینه‌ای باشد که امر استشهاد در آیه سابق، برای نظارت شهود در تثبیت و اجرای حکم و امر «فَأَذُوهُمَا» برای تنبیه و آگاهی است تا شاید اصلاح شوند و به خود آیند و شایسته برگشت به خانواده و اجتماع اسلامی گردند. چون اصلاح‌پذیری و توبه مختلف است، چگونگی آزرده و آزار دادن آنها در این آیه بیان نشده است. امساک (نگهداری و محدود کردن) چنین زنی در درون خانه خود برای آنها آزاری است و اگر اصلاح نشد، سختگیری در غذا و لباس و رفتار خشن و قهرآمیز، و برای چنین مردی، اهانت و تحقیر و منزوی گذاردن و در مجامع عمومی راه ندادن و با او سخن نگفتن، و دادوستد نکردن و زدن و امثال این‌ها، هرچه در اصلاحش مؤثر باشد، با اختلاف در روحيات و موقعیت و شاید اگر مقتضی شود نگهداری آن مرد در خانه، که در این آیه نیامده، از این جهت تا اگر



پیشه و کاری دارد، یا عیالمند است، خود و کارش تعطیل نشود و به آن‌ها برسد. بنابراین بیان، دو امری که در این دو آیه آمده «فامسکوهن، فآذوهما»، درباره زنان و مردانی که به فاحشه کشیده شده‌اند، با نظر به وضع و موقعیت و تأثیر و مصالح آنان و خانواده‌شان، قابل اجراست تا توبه کنند و به صلاح گرایند:

«فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا»، فاء تفریع «فَإِنْ تَابَا...» همین منظور و نتیجه را می‌رساند که امساک و آزار آنان، برای تحدید و سرکوبی غریزه سرکش و از بند گسیخته است تا وجدان ایمانی و انسانی آنان بیدار و آزاد گردد و به خود آیند و به خدا و زندگی در اجتماع اسلامی باز گردند: زن در خانه و مرد در اجتماع و خود را و نابسامانی‌هایی را که از چنین انحرافی ناشی شده، اصلاح کنند. همین که با توبه پاک و اصلاح شدند و صلاحیت یافتند، اندیشه مؤمنان نیز، باید از بدبینی و آزار و سرزنش به آنان پاک شود: «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا» از آزار و تعرض به آنان روی بتابید و به آنان روی خوش و پذیرش بنمایانید، چه خداوند بس توبه‌پذیر مهربان است: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا». شما مؤمنان، نمودار این دو صفت باید باشید و بشوید: روی آورنده و پذیرا و مهربان به هر که به خدا روی آرد و پشیمان شود و به خلق مؤمن بپیوندد و به صلح و صلاح و اصلاح گراید. امر به اعراض، از امساک و آزار «یا آزار» آن‌ها پس از امر به امساک در خانه و آزار دادن‌شان، دلیلی است که حکم «فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ... و آذوهما» حکم محکمه شرعی و قضایی نیست و همین فرمان الهی است. زیرا که حکم رسمی و قضایی - مانند احکام عرفی - که پس از اثبات اقراری یا شهودی، صادر و اجرا شده، با توبه و پشیمانی نقض نمی‌شود. در این صورت، اثر توبه همین آمرزش و بخشش آثار اخروی و از جانب خدا می‌باشد. پیشینیان از مفسران، و دیگران به پیروی از آنان، برای جمع و هماهنگی این دو آیه «سوره نساء» و آیه «سوره نور» - حکم جلد - و فتوای رجم و در معنای فاحشه،



نظرها و آرای مختلف داده‌اند که بیشتر آن‌ها را نه قرینه صریحی تأیید می‌کند و نه حدیث مستند و نامرسل و صحیح: بیشتر مفسران، فاحشه را در هر دو آیه به معنای زنا، بعضی، «چون ابو مسلم اصفهانی» در آیه اول، مساحقه «تماس شهوانی زن با زن» و در آیه دوم، لواط. و یا آیه اول، حکم زنان شوهردار یا بیوه، آیه دوم مردان بی زن و زنان بی شوهر یا بکر. و آن‌ها که این دو آیه را درباره حکم زنا دانسته‌اند - چنان‌که بیان شد - هر دو آیه را منسوخ به آیه سوره نور - حکم جلد - و یا حکم سنت - رجم - گرفته‌اند.

به هر نظر و معنا، اوامر و احکام این آیات، برای سوق گناهکار به سوی توبه و اصلاح است و منظور همین: «فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا...» است تا گناهکار و اجتماع اصلاح طلب، از قابلیت چنین برگشت و تحولی ناامید نشود و آگاه باشد که هرچه انسانی آلوده و ساقط گردد تا یکسر مسخ نشده، قدرت برگشت و تحوّل دارد و می‌تواند خود را دریابد و از گناه روی بتابد و به خدا و خود و به اجتماع سالم و صالح روی آرد و پذیرفته شود و تجدید حیات کند. با توبه، نور به خاموشی رفته در شهوات و فحشا، باز می‌تابد و تجلی می‌نماید.<sup>۱</sup> سنت الهی و حتمی توبه چنین است:

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. آیات سوره نور، همین آهنگ تجلی نور را از بیوت و نفوس مأذون، به روشنی می‌نمایاند: پس از بیان حدود فحشا و زناکاری و تأکید به اجرا این حدود «آیات ۱ و ۲» نهی از ازدواج با زناکار «۳» و حد افتراء و تهمت «۴ تا ۱۰»، نکوهش به کسانی که افترای «افک» خاصی را شایع کردند و نهی از شیوع فحشا در میان مؤمنان و پیروی از انگیزه‌های شیطانی «۱۱ تا ۲۶» و پاسداری از حریم بیوت و امر به چشم‌پوشی و حفظ عفاف و وقار و تسهیل و تخفیف و توسعه ازدواج با صلاحیت ایمانی و چشم‌پوشی از مال و ثروت و پند و تبيين «۲۷ تا ۳۴»، تجلی نور «خدا» را در آسمان‌ها و زمین می‌نمایاند: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نوری که سراسر ذرات و کرات و فضا و کهکشان‌ها، باز تاب - بازتابنده - آن است، هم چون مشکاة - «چراغ‌های آویخته - چراغدان درون دیوار شیشه‌ای و از هر سو بسته و از یک سو باز» - «مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...» - نوری که از شجره انسان توبه‌کار و با تقوا افروخته می‌شود، هم چون درخت نوربخشی زیتون که نه شرقی

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» .

«إِنَّمَا» بیان حصر، «التَّوْبَةُ» با تعلق «عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ» به معنای پذیرش خدا و بازگشت گناهکار به سوی خدا و پشیمانی از گناه. «عَلَى اللَّهِ» خبر «انما» یا صفت «التوبة»: جز این نیست همانا توبه پذیری بر خدا لازم است، یا توبه‌ای که بر خدا لازم است ... لزوم بر خدا، طبق سنن و قوانینی می‌باشد که خداوند خود بر نهاده است. برتر از سنن و نظامات، مشیت مطلق خداست که محدود و مقید به الزام و ایجابی نیست. بر طبق جریان همان سنن، بر خداوند است، پذیرش توبه به سود توبه‌آور، با این شرایط: «لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ». لام، بهره‌مندی و سودبری از توبه را می‌رساند، و «الذین» تعمیم را که شرط ایمان نیامده: توبه مؤمن از گناه، توبه کافر از کفر و گناه «السوء» هرگونه بدی است چه منشأ آن، انگیزه گناه باشد، یا اندیشه کافرانه که اندیشه هم نوعی از عمل و منشأ آن است. «باء» بجهالة، بیان سبب و منشأ گناه، «جهالة»، نوعی از جهل، نه جهل مطلق که مؤاخذه و تکلیفی نمی‌آورد، جهلی که ناشی از انگیزه شهوت و خشم و فوران هواها باشد، چنان‌که بر عقل و اندیشه خیره شود و ایمان را تیره و دید را به سوی گناه خیره و آثار آن را ناچیز نماید. چون چنین حالت و جهالت برای مؤمن عارضی و گذراست، همین که

→ است و نه غربی: «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ...». از نفوسی می‌تابد که انگیزه‌های پست و شهوات در حد خود و بسته باشند و فضا و آیین رهنمای عقل فطری و وجدان ایمانی را جذب و تیره و تجزیه و متلاشی نکنند، هم چون آینه که تا جرم در سطح دیگرش نباشد انعکاس ندارد و مسیر را نمی‌نماید، از خانه‌هایی که از آلودگی‌ها پاک شده و به اذن خدا باید رفعت یابد و بر کاخ‌ها و قصور برتر و از ستارگان درخشنده تر - «خانه بيمبر، علی، زهرا» - هم چون مشکاة و چراغ آویخته از آسمان: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...». (مؤلف)



گذشت و آشوب درونی فرو نشست و آگاهی آمد، پشیمانی آورد و به خدا برگردد و توبه کند: «ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ». این‌ها که جاهلانه به سوی گناه کشیده و آلوده شوند، نه آگاهانه و با اختیار کامل و ناچیز گرفتن گناه و اصرار به آن، سپس به زودی آگاه و پشیمان و مصمم به ترک آن گردند، شایسته عنایت خدا می‌شوند و مقام خود را می‌یابند: «فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ». «اولئک» اشاره به دور و مقام والا، مقام شایسته و قابلیت پذیرش توبه آنان را می‌نمایاند «و علیهم» فراگرفتن رحمت و لطف خدا را بر آنان. پذیرش توبه اینان، مقتضای علم و حکمت جاری و حاکم و برآورنده اشیاء و نظامات است: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»، نه همین ظهور صفات: تواب، غفار، رحمن، رحیم ...

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ...» نفی توبه یا نفی توبه مؤثر و نافع است: توبه یا توبه نافع برای اینان نیست، و اگر توبه کنند بر خداوند پذیرش آن نیست که «علی الله» برای چنین توبه و توبه آور نیامده. جمع «السیئات» انجام و روی آوردن به هر گناه و گناه‌ها و از هر گناهی به گناه دیگر را می‌رساند. نه همین تنها «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» که پذیرش توبه آن، بر خداست، و نه «بجهالة» که در این آیه نیامده، بلکه با آگاهی و اختیار و اصرار و اعتیاد ادامه گناهان تا هنگام حضور مرگ: «حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ». «حَتَّىٰ» ادامه سرکشی و آلودگی به گناهان و «احدهم»، ندرت آگاهی و توبه این گناه آلودگان را تا دم مرگ می‌رساند. توبه با ادامه گناهان و چیره شدن آثار آن بر وجدان و روح ایمان تا هنگام روبه‌رو شدن با مرگ، توبه‌ای نیست که از آگاهی درون و اختیار بجوشد و متحول گرداند، توبه‌ای از قهر و اجبار مرگ است، چنان‌که هر جنایت پیشه



و گناه آلود و ستمگری که روبه‌رو با قهر و خطر شد، به اجبار و ناچار بازمی‌ایستد و به زبان اظهار توبه می‌کند و با رفع خطر و قهر به روش و سرشت عصیان‌گرانه‌اش بازمی‌گردد: «قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ». همین توبه به زبان و در همان آن، میان مرگ و زندگی که سراب آرزوها و علاقه‌های گناه‌انگیز زایل می‌شود و پرده‌ها از میان می‌رود و چهره مسخ شده از درون و پوست جنایت‌پیشه با آتش‌های رخ می‌نماید: ﴿بَلْ بَدَأْتُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

«وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ» عطف به «لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» یا «قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» و «لا» تأکید نفی است: و هم‌چنین توبه‌ای نیست برای کسانی که می‌میرند در حال کفر و ثبات در آن و یا کسانی که کارهای گناه پیش می‌گیرند و در حال کفر می‌میرند. و چون توبه از کفر با «يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ» سازگار نیست، عطف «وَلَا الَّذِينَ» به «حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ...» یا «قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» سازگار است. اگر دریابیم که شر و بدی و گناه و پرهیز از این‌ها را مانند پرهیز از بیماری بدن، عقل فطری و وجدان انسانی و در جهت مقابل، خیر و نیکی و اعتدال و عدالت را درمی‌یابند، می‌شود که مؤمن به ایمان عقل اکتسابی، گناهکار باشد و کافر به انگیزه فطرت صوابکار، چون کفر و ایمان بیش از دریافت فطری، از تشخیص و دریافت اندیشه و برهان و تلقین پدید می‌آیند و کار وحی و نبوت، آزاد کردن اندیشه و هدایت عقل و تنظیم و تقسیم و تطبیق خیر و شر و نیکی و بدی به گونه‌ی اوامر و نواهی و مسئولیت و تعبد به انجام یا ترک است. توبه مؤمن از گناه برگشت به خود و خداست و توبه کافر برگشت به خود و وجدان فطری: ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَ

۱. بلکه آنچه را بیشتر پنهان می‌کردند برای آنان آشکار شد، و اگر برگرداندندشان بدون شک به همان چیزی که از آن باز داشته شده بودند بر می‌گردند و بی‌گمان آنان دروغگویند. انعام (۷)، ۲۸.



تَثَوَاهَا<sup>۱</sup>! کار صواب و عادلانه و خیر از کافر - غیر معاند - محدود به سلامت و آرامش و وجد وجدان و اعتدال نفس و نام نیک است و از مؤمن، سلامت و هماهنگی عقل و وجدان و قوا و تحول و وسعت بینش و حرکت مستمر در جهت کمال. چنان‌که عاقبت گناهکاری و طغیان جمود و کفر و تکذیب است: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْاىَ اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ...﴾<sup>۲</sup> سرانجام خیر و عدل و توبه از گناه، می‌تواند بلوغ عقلی و آزادی از بند گناهان و تصدیق و ایمان باشد.

«وَلَا الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشَّيْءَاتِ» هم نفی توبه کسانی است که با داشتن ایمان بسیط و ادامه بدی‌ها و گناه، دچار جمود و کفر و انکار می‌گردند و هم کسانی که با کفر بسیط و استمرار گناه فاقد استعداد تحوّل و ایمان و تسلیم‌اند و دچار عناد می‌شوند و وجدان خیرجو و حقّ و آزادی خواهشان، تیره و خاموش می‌گردد. در واقع گناهکار ستم‌پیشه و دنیاپرست، گرچه روی خود را در پرده ایمان و توحید نهان دارد، مشرک و کافر است و رانده از میدان جاذبه توحید و کمال و قابلیت توبه.

این دو آیه، بیان قاعده و سنّت الهی و جاری توبه مقبول و نامقبول است. مانند دیگر قوانین و قواعد حاکم بر درون و بیرون و سراسر جهان و حیات: قوانین جاذبه، حرکت، تحوّل، دفاع، کنش، واکنش و... که مظاهر اراده و حکمت متعالی خدایند، و انسان، این پدیده مختار و بدیع و متحول و متکامل، مظهر فشرده و کامل همه قوانین آفرینش و در جهت کمال است، تا آن‌گاه که خود را از شمول و مسیر آن‌ها منحرف و خارج نکند و خاصیت ذاتی خود را با اختیار، فاسد و تباه نسازد. در سرشت هر انسانی، جذب به سوی خیر و کمال نهاده شده، مانند نیروی جاذبه سیارات و ذرات،

۱. سوگند به نفس و آنچه آن راسر و سامان داد، پس تبهکاری و پروا پیشگی‌اش را به آن آموزش داد. شمس (۹۱)، ۷ و ۸.

۲. آنگاه سرانجام کسانی که کار بد و زشت انجام دادند آن شد که آیات خدا را دروغ بدانند. روم (۳۰)، ۱۰.



و تا آن‌گاه در مدار و میدان جاذبهٔ حق و کمال مطلق می‌گردد که جواذب و عوامل مخالف انگیزه‌ها و اعمال و ضربه‌های پی‌درپی گناه از چنین میدان و مداری خارج نشوند و اگر اندکی منحرف و خارج شد با یک حرکت انعکاسی و واکنشی - توبه - به محیط و میدان حرکت فطری و طبیعی خود بازمی‌گردد. قابلیت و قدرت تحرک و تحول درونی مادامی است که بندهای غرایز پست و گناه‌انگیز روح «مبدأ حرکت» را به بند نکشد و سراسر آن را تیره نکند، در چنین وضع طبیعی، اگر گناه تیره‌کننده عارضش شد، با حرکت واکنشی - توبه - اثر گناه زدوده می‌شود و تشعشع آن افزایش می‌یابد و تا قابل تحول است متحول می‌شود و تا در میدان مغناطیسی خیر باشد مجذوب آن است و در مدار آن می‌گردد و تا وجدانش سالم و زنده است منظم می‌تپد. وجدان یا شعور فطری، در سازمان معنوی و روحی انسان و حرکات و رشته‌های آن در اعماق عواطف و غرایز و تنظیم آن‌ها و الهامات و اندیشه‌آفرینی‌ها و دفع بدی‌ها و ناسازگاری‌ها، مانند قلب در ساختمان بدن یا قلب محسوس و متحرک، مظهری از آن قلب نامرئی و مشهود است. قرآن هم از آن به «قلب» تعبیر می‌کند و ایمان و کفر و تشخیص حق و باطل و خیرجویی و دفع‌پلیدی و اثرپذیری از گناه و منشأیت حیات و عارضهٔ مرگ روحی را به آن نسبت می‌دهد. هم‌چنان‌که قلب جسمانی منشأ حیات و حرکت و قدرت و دفاع بدن است.<sup>۱</sup> سلامت حرکات و واکنش‌ها و قدرت و دفاع و حیات‌رسانی آن قلب «مافوق یا درونی این قلب» تا

۱. قلب در وسط قفسهٔ سینه و فوق دستگاه‌های جذب و هضم غذا و تولید و تناسل «مرکز شهوات پست» جای دارد، دارای دو دهلیز و دو بطن راست و چپ است. در بالای دهلیز راست برآمدگی کوچک ظریفی است [به نام «پورکنز»] و رشته‌های آن به اطراف درونی و مرکزی قلب گسترش یافته است. «سیستم پورکنز» که پیوسته و منظم از آن‌ها موج حرکت و نیرو صادر می‌شود قلب را منبسط و منقبض می‌کند و با آهنگ آن، سراسر رگ‌ها «شریان‌ها و وریدها» حرکت دارند و به همهٔ سلول‌ها و بافت‌ها غذا و توان می‌دهند. این امواج و آهنگ حرکت، چگونه و از چه سرچشمه‌ای ناشی می‌شود؟! (مؤلف)





آن‌گاه است که بیماری گناهان و ضربه‌های پی‌درپی آنان بر آن چیره نگردد و قدرت حرکت و دفاعش را از کار نیاندازد و به سکون و مرگش نکشاند: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ... وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا». که دیگر توبه‌ای «قابلیت تجدید حیات و تحولی» یا توبه مقبولی نیست. این‌ها با اختیار و استمرار گناه و کفر، گرفتار تضاد و واکنش‌هایی از درون و جدان خود و قوا و نظام جهان می‌شوند که نماینده و کاربرد از خدای متعال‌اند و این درگیری‌ها و ناهماهنگی‌ها زمینه عذاب دردناک است: «أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ ... وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ ...» دو جهت متقابل توبه مقبول و نامقبول به مقتضای سنت و قواعد و علم و حکمت الهی است: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا». توبه مقبول و حتمی و مطابق علم و حکمت نافذ و جاری خدا، توبه پس از عروض گناه و عصیانی است که ناگهانی و بی‌رویه و غافلگیرانه و جاهلانه (بجهالة) و سپس با آگاهی و حرکت و محو و اصلاح آثار و انعکاس ظلم و ظلمت آن در خود و دیگران و برگرداندن حقوق مظلومان و احسان و پاکسازی بدعت‌ها و سنت‌های خلاف حق باشد. چنین توبه‌ای تجدید حیات و باز کردن دریچه تنفس نفس است پیش از آن‌که خفقان و خفگی آورد و پیوستن به پویندگان به سوی ایمان و خیر است پیش از آن‌که جدا و پرت شود و برگشت به محیط جذب و انجذاب حق است پیش از آن‌که از مدار آن بیرون رود و قرار گرفتن در مسیر پرتو نور است پیش از آن‌که برگردد و به سایه‌ها روی آرد ﴿فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ...﴾ مائده (۵)، ۳۹. ﴿أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ...﴾ انعام (۷)، ۵۴. ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا ...﴾ مریم (۱۹)، ۶۰. ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ...﴾ فرقان (۲۵)، ۷۰. ﴿فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ نساء (۴)، ۱۴۶، توبه ناواقع و نامقبول، توبه قهری و غیراختیاری، پس از چیره شدن خوی گناه و ظلم و خاموشی وجدان و محکومیت فطرت انسان در برابر گناه و ظلم و کفر و طغیان است: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ... وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا». ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ آل عمران (۳)، ۹۰.

در بین این دو حد و دو گونه توبه مقبول و نامقبول، درجات و مراحل است از توبه و شرایط نامحدود آن به حسب مقامات انسان متعالی و قدرت حرکت ایمانی و قابلیت تحول که بیش از تعهد خداوند - علی الله - و شمول صفات علیم و حکیم، وابسته به تجلی و شمول صفات برتر «تَوَاب، غَفَّار، رحیم، رحمان و...» است و بی حساب تا گناهکار که باشد و توبه و بازگشتش چگونه و از چه منشأ و تا چه حدی. آن انسان گزیده و متعالی که به حق و جمال و کمال مطلق دل بسته و چشم دوخته و پیوسته قرب او را می جوید و راه او را می پوید و اشارات و الهامات او را در می یابد و نور او را می تاباند و وجود خود را به اختیار او و در اختیار مسئولیت او امر و نواهی او گذارده و متعهد بیداری خفتگان، حرکت و اماندگان، به پیش راندن رانندگان، برتری به پستی افتادگان، آزادی بندگان، آگاهی غفلت زدگان، هدایت گمراهان، هدف دادن بی هدفان، قدرت زبون شدگان، پاکی آلودگان، هماهنگی از هم گسیختگان، تعلیم نادانان، دفاع بی پناهان و هم نوایی بینوایان است، هم چون پیمبران و علی و دیگر رهبران به حق و گزیدگان و فرزندان با درجات متفاوت. گرچه اینان از گناهان معمول و مدون، رسته و در مقام عالی عصمت و عدالت اند، هرگونه غفلت از مسیر و هدف و مسئولیت و یأس و هرچه توجه به غیر حق و هر سکون یا اندک



انحراف و انصراف و هر اندیشه مخالف آنچه باید شود و سازگاری با آنچه هست، آنان را گناه است و توبه می‌باید: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» حدیث<sup>۱</sup>. ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ... فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ... فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ... وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾<sup>۲</sup>. این اوامر و خطاب‌ها متوجه رسول اکرم ﷺ و مرتبه اعلاى عصمت است، تا پیوسته آگاه باشد و از غفلت‌ها و ناشکیبایی‌ها و اندک توجه به غیر خدا استغفار کند. برای کسانی که از انجام گناه خودداری می‌کنند و در مرتبه عصمت نیستند، اندیشه‌ها و اوهام باطل و خودبینی و غرور و آز و دیگر خوی‌ها و علاقه‌ها و انگیزه‌ها و وسوسه‌ها که شهوات بی‌بند را می‌آراید و روح را تیره می‌سازد، از گناهان نفسانی است که پیوسته در راه حق کمین کرده است و از هر گوشه نفس سر بر می‌آورد، توبه از آن‌ها مراقبت و آگاهی پیوسته و تزکیه و جهاد با نفس و مهار آن‌هاست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»<sup>۳</sup>.

این هم از رسوم و تبعیض‌ها و تحقیرهای جاهلیت مشرک بود که زن شوهر مرده را پسر نامادری او یا یکی از مردان نزدیک شوهر، به ارث می‌بردند و از آزادی و اختیار شوهر و تصرف در اموالش - اگر حق مالکیتی داشت - بازش می‌داشتند.

۱. این سخن حدیث نیست، ظاهراً گفته یکی از عرفاست.

۲. برای اینکه خدا گناه تو را از آنچه پیش اتفاق افتاده و آنچه پس از آن بوده بپامرزد... پایداری پیشه کن که بی‌گمان وعده خدا حق است و انجام شدنی و از گناهت آمرزش بخواه... غافر (۴۰)، ۵۵. پس بدان که هیچگونه معبودی جز الله نیست و از گناهت آمرزش بخواه... محمد (۴۷)، ۱۹. و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است. نصر (۱۱۰)، ۳.



چنین زنی را به ازدواج خود می‌گرفتند بی آنکه حق همسری و زناشویی داشته باشد و یا با گرفتن مالی به دیگری شوهرش می‌دادند یا بی شوهر نگاهش می‌داشتند تا بمیرد و مالش را به ارث برند.<sup>۱</sup>

این‌گونه تصرفات ظالمانه، محدود به حدی و مانعی، جز روابط قبیلگی و قدرت مردان و بودن خویشاوندان و حامیان برای زنان، نبود. گاهی با جامه‌ای که بر سر زن شوهر مرده می‌انداختند او را به اختیار و یا بردگی خود در می‌آوردند.<sup>۲</sup> ظاهر آیه گویا خطاب تنبیهی به مؤمنان: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» و جامعه ایمانی، آغاز شده و پس از آیات و احکام ارث و حق میراث و مالکیت برای زنان آمده است، همین

۱. وضع و وصف جوامع مشرک و راکد جاهلیت و مرد و زن در ضمن آن چنین بود: بستگی، رکود، قالبی، نه دید میدان باز توحیدی و نه شناخت حق و معروف و نه قدرت و تحرک و خروج از آن چه بود که قرآن این رکودها و قیدها و قالب‌ها را می‌شکند و این بندها را می‌گشاید تا هر مرد و زنی در متن جریان زندگی اجتماع و کمال درآید. موقعیت و چهره زن در میان جاهلیت عرب و هندوان و ایران و یونان و یهود بیش از این نبود: نیم انسان، فرومایه، وسیله خدمت و کام‌جویی و لذت، از هر آفتی بدتر و زیان‌آورتر، مبعوض خدا، وسیله شیطان، خوی حیوان. «اوری بید»: زن وابسته به اشرافیت افعی خون‌خوار و زن برده بی‌ارزش و خوار. «سن اگوستن»: نوزاد دختر زاده ابلیس است. با انقلاب فرانسه همه چیز دگرگون شد و زن به جای خود ماند. در نظام سوداگری زن کالای سوداگران گردید. (مؤلف)

۲. جاهلیت عرب زن‌هایی را می‌پوشاند تا اسیر و برده‌اش کند و حقوقش را ببرد. اسلام زن را در پرده عفاف می‌پوشاند تا مسئولیت خودش را شایسته‌تر انجام دهد و حق خود و اجتماعش را نگهدارد. نمونه چشم‌گیر زن اسلام، همان فاطمه علیها السلام دختر پیمبر است که خود را پوشاند و قدم در مسجد مدینه و مرکز قدرت اسلام نهاد تا زبان گشاید و فریاد برآورد و خلیفه را از انحراف بازدارد. دخترش زینب با آستین پیراهن خود را می‌پوشاند تا با زبان تیزتر از شمشیر قهرمانانش، مغز طغیان و شرک یزیدی را متلاشی و کاخ ظلم را محکوم کند و از بنیان تکانش دهد. در انجام این رسالت و مسئولیت، هیچ حادثه جان‌خراش و رعب‌انگیز و مردافکن، بازش نمی‌دارد، نه بدن‌های به خاک افتاده عزیزان، نه اسارت زنان و کودکان، نه کاخ‌های با شکوه عبیدالله و یزید. زن امروز را برهنه می‌کنند تا در پوشش آزادی، از موضع آفریدگاری و خدایی‌اش برکنار دارند، برده‌اش کنند، سقوطش دهند و همه مواهب و سرمایه‌هایش را برابند، نه بعضی از آن را: «وَلَا تَغْضُوهُنَّ لَتَدَّهِنُوا بِنِعْمِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ...» (مؤلف)



است که [می‌تواند] «لا ترثوا النساء»، به تقدیر مضاف: «اموال النساء»، باشد. هم‌چون: «وَرِثَةُ آبَوَاهُ، يُورَثُ كِلَالَةً». این خود به انگیزه جاهلیت و ریشه‌های آن است که با زن ضعیف یا استضعاف شده، چنان رفتار شود که بی‌اختیار و میل آگاهانه و اदार گردد تا اموالش را پس از خود، به شوهرش یا دیگری واگذارد و دیگر وارثان یا سهم‌داران را محروم کند. «تَرِثُوا النِّسَاءَ» از جهت بردن اموال‌شان پس از مرگ‌شان است. شاید «گرها» (به فتح یا ضم کاف) راجع به دیگر وارثان باشد که شوهر یا پدر و یا پسر ارشد، دیگر وارثان را از ارث زن، با اکراه و تحمیل و فریب، محروم نکنند. آیه، تاب همه این موارد و معانی را دارد: هم رسم جاهلیت که به ارث بردن زن بود، و هم بردن اموال زن پس از او و به هر صورت، موضوع: زن ضعیف و مکره شده، وسیله: اکراه، عمل: بردن اموال زن که از عقده‌گشایی‌ها «حلّ» و آثار جاهلیت است و باید بسته شود: «لَا يَحِلُّ لَكُمْ...» چون عقده‌ها و بن‌بست‌های ایمان و توحید باز شده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» که راه‌گشای به سوی وحدت مبدأ ربوبی و ریشه‌ای است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» و رسیدن به محیط امنیت الهی، محیط روحی و اجتماعی که تبعیض و تحمیل و تضعیف و تفرقه نباید باشد، از واحد خانه و خانواده تا محیط گسترده اجتماع. از تعبیر فعل نفی ناظر به آینده: «لَا يَحِلُّ لَكُمْ» می‌توان این اشارات را دریافت که خبر ماضوی و انشایی «حرمت علیکم ان ترثوا النساء» و نهی: «لا ترثوا النساء...» متضمن این اشارات و آینده‌نگری نیست. پس از جمع و حرکت و پیوند انسانی و ایمانی، راه‌های بسته در بینش، معاشرت، هماهنگی روابط و حقوق متعادل، باید باز شود. و راه‌ها و روابط و اندیشه‌های جاهلیت بسته گردد: «لَا يَحِلُّ لَكُمْ...» و یوغ‌ها و بندهای اکراه و اخضاع فرد و طبقه برداشته شود تا زن و مرد مؤمن در جامعه ایمانی حضور یابد و حلول کند و حل گردد:



«وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ». عطف به «أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ» یا «لَا يَحِلُّ لَكُمْ» است: و برای شما حلال نیست، یا نباید که زن‌ها را برکنار دارید و دچار سختی کنید و در تنگنا گذارید تا بخشی از آنچه به آنان داده‌اید به خود اختصاص دهید و با خود ببرید. خطاب‌های جمعی «لا تعضلوا، لتذهبوا، آتیتموا» می‌تواند متوجه شوهران و وارثان و اولیا و مردان جامعه ایمانی «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشد. پس از آن‌که حقوق زنان معلوم و مشخص شده و مردان دیگر نمی‌توانند بی‌پروا و آشکارا، هم‌چون دوره جاهلیت، حقوق آن‌ها را نفی کنند، شاید با اکراه و تهدید و سخت‌گیری، بخشی یا همه آن‌چه را مردان به فرمان قرآن به آن‌ها داده‌اند، به سود خود ببرند و به سوی خود کشانند: «لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ»، این نفی «لَا يَحِلُّ لَكُمْ» و نهی «لَا تَعْضُلُوهُنَّ» پیشگیری از این‌گونه پیشامد و برگشت ناخودآگاه به زمان و سنن جاهلیت است.<sup>۱</sup> دیگر نه شوهر را می‌رسد که زن خود را در محیط خانه دچار سختی و محرومیت کند و نه سران قوم و قبیله را و نه والیان را و نه دیگر افراد را می‌رسد که زنان را از حق آزادی در سرنوشت و اختیار شوهر باز دارند تا از برای رهایی‌شان ناچار شوند به مردان و آقا بالاسران فدیة و باج بدهند. چنان‌که هنوز و اکنون در بین خانواده‌ها و جوامع اسلامی هست: «ما»

«إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ». استثناء از «لَا يَحِلُّ لَكُمْ... وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ...» یا «لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» است: فاحشه، در این آیه به معنای سر باز زدن از حقوق شوهر «نشوز» و خروج از حدود عفاف و هرگونه گناه (چنان‌که در حدیث از

۱. خصوصیت بارز و معرف جاهلیت، تحقیر و کشتن شخصیت انسان و به بند کشیدن آن در راه ارضای غرایز و مال پرستی و سرمایه‌سوزی و شهوات بی‌بند و نامحدود است. در تمدن صنعتی و علمی غرب همه این خصایص و علائم مشهود است. مرد و زن از موضع طبیعی و انسانی خود برکنار «عضل و عزل» شده و به صورت آلت و وسیله تولید و شهوات درآمده‌اند: شرک و جاهلیت، جاهلیت و شرک!! (مؤلف)



ابی جعفر علیه السلام آمده) و عصیانی است که زن را از موضع و موقعیت شایسته اش برکنار کند. فاحشه‌ای که آشکار و نمایان باشد و مشوب و مشتبه نباشد: «مبینه» و صف تقییدکننده است تا موردی برای اتهام و شایعه‌پراکنی برای بردن حق و مال زنان نباشد و پیش نیاید: برای شما حلال نیست که به اکراه زنان - اموالشان را - به ارث برید. و نباید زنان را برکنار دارید و دچار سختی کنید تا قسمتی از حقوق و مالی که به آنان دادید به سوی خود کشانید، مگر آن‌که زنان گناه آشکار و رسوایی پیش آرند که در این صورت سخت‌گیری و باز پس گرفتن بعضی حقوق آن‌ها رواست تا شاید به موضع شایسته‌ای که دارند بازگردند و خود را بازیابند.

«وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ». معاشرت (از باب مفاعله) هم‌زیستی و همبستگی و آمیزش با رعایت حقوق متبادل «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» برای تکثیر خانواده و عشیره (شاید از عشرة، عدد جمع کامل و متضاعف باشد) است. معاشرتی بر میزان سنت‌ها و حقوق شناخته شده شرع و عقل و عرف - نه حاکمیت رئیس و فرد و مرد<sup>۱</sup> - که حدود آن در احادیث و فقه اسلامی بیان شده است. با

۱. معاشرت و رفتار پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله با زنان خود در آن حجره‌های کوچک و محدود و اختلاف خلقی و سنی و نسبت‌های قومی و قبیله‌ای آن‌ها و همچنین با دیگر زنان مسلمانان، نمونه کامل و بی‌مانندی از تحقق و اجرای فرمان «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» است. هیچ‌گاه با آن‌ها به درستی سخن نگفت و به روی‌شان فریاد نزد و تحقیرشان نکرد، با آن‌که گاهی بعضی از آنان چنان آن حضرت را می‌آزردند و به رویش می‌ایستادند که کسان و پدرانشان خشمگین می‌شدند و گاه تقاضای طلاق آن‌ها را می‌کردند و یا می‌خواستند با راندن و زدن آن‌ها ادب‌شان کنند، و آن حضرت مانعشان می‌شد و جز اندک تأثیری که در چهره‌اش نمایان می‌گشت، عکس‌العملی نشان نمی‌داد. عمر - شاید بارها - خواست که دخترش حفصه را در پی پرخاش‌جویی‌هایی که داشت، بزند و ادب کند، آن حضرت او را آرام می‌کرد. اگر زن مسلمان در موضع فطری خود می‌ماند، اگر این اوامر و نواهی درست اجرا می‌شد و سیره و روش پیمبر و اولیا و تربیت اسلام دوام و گسترش می‌یافت و خوی و روش جاهلیت تجدید نمی‌شد، زنان مسلمانان رشدی که می‌باید می‌یافتند و استعدادهاشان شکوفا می‌شد و خانه‌های اسلام دچار این انحراف‌ها و ناامنی‌ها و نابسامانی‌ها نمی‌شد و هم‌چنین مردان و روابط. اگر



معاشرت به معروف و برداشتن یوغ تحقیر و اکراه است که مجال پرورش استعداد‌های عقب‌مانده زن مسلمان باز می‌شود و رشد می‌یابد که نمونه تاریخی آن در همان زمان کوتاه تحوّل از جاهلیت و در پرتو تربیت و بینش و حقوق اسلامی نمایان است. زنان برانده‌ای که در تربیت و خانه و عبادت و تعلیم مسجد و میدان‌های جهاد و تبلیغ برترین شایستگی و قدرت ایمان و بینش را نمایانند و هیچ‌گونه تحمیل ناروا و تحقیر را در خانه و اجتماع و برخورد با دشمنان نمی‌پذیرفتند. شاید به قرینه وصل «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» به «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» ضمیر «هن» راجع به زنان استثنایی و مستثنی باشد: با زنانی که عصیانگری کنند «يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ...» به معروف معاشرت کنید تا به جا و موضع و اعمال شایسته خود برگردند و رام شوند و به راه آیند، چه تأثیر معاشرت به معروف در فرو نشاندن عصیان بیش از سخت‌گیری و برکناری - عضل - آنان است (مهتری که آشنا به خوی اسبان چموش و رموک است اثر کارش بهتر از ناآشنایی است که با ضرب و فریاد و خشونت برای رام کردن و به راه آوردن اسبان می‌پردازد).

«فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا». تفریع به «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، ضمیر - هن - راجع به همه زنان یا زنان استثنا شده، «يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» جواب و جزای شرط مقدر است و مستفاد از «لَا يَحِلُّ لَكُمْ»، «لَا تَعْضُلُوهُنَّ»، و مفهوم «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: اگر زن‌ها یا زن‌های عاصی را ناخوش و مکروه دارید، به اکراه ارت‌شان نبرید، برکنار و محروم و ره‌اشان نکنید، با آنان معاشرت به معروف را ترک نکنید و ... «عسی» در موارد امید و آینده نیک و پس از





گرفتاری و ناامیدی، گفته می‌شود. پس از «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ»، «فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا...» بیان یک اصل کلی است برای باز کردن دید انسان و نگرش به آینده و عاقبت بینی، تابا برخورد با شیء و اشیاء و حوادث مکروه ناگوار و شرّما شتاب‌زده نباشد و عجولانه تصمیم مخالف نگیرد و بدبین و ناامید نشود و واپس نرود، چه مکروه و مطلوب و پسند و ناپسند و خیر و شرّ وابسته به چگونگی نظر و حدّ دید و برداشت هر کسی از اشیاء و حوادث است. آن‌که آن لحظه و ساعت و ساعات را اصل و همه زندگی می‌بیند و خود را محور، اگر لذات و خوشی محدودش را در همین محدوده نیافت و یا دچار ناملایم و مصیبتی شد و دل‌خواهش انجام نشد، سراسر حیات و جهان را تیره و تار و شرّ می‌نگرد و خود را - که گم کرده - هدف تیرهای بلا و همه چیز و همه کس را دشمن خود خواهدش [می‌پندارد] و آن‌که از همه لذات و شهوات حیوانی کامیاب می‌شود و جز اشباع این غرایز مطلوبی ندارد، همین‌که مطلوبش را یافت و لذاتش سرد شد و از جستجو و حرکت بازماند و آلامی در پی آورد و توانش رفت، خود سرد و مرده می‌شود و زندگی برایش بی‌معنی و محتوی و تاریک و شرّ و مرگ جانگداز تدریجی یا انتحار و خودکشی تا از شرّ خود برهد و دیگران از شرّ او و رفتار و زبان و بیان، سخنان، نثرها و شعرهای سم‌پاش او برهند.

آن‌که جهان را زنده و دارای هدف و خود را در طریق وصول و کمال و حوادث را گذرگاه به سوی خیر و شرور رانما، و خیر را بنیاد، و فقدان را وجدان و بلا یا را آموزگار و بینوایی را سائق کار می‌بیند، دیگر شرّی و مکروهی ندارد. او از هر تازیانه، بیداری و در هر رنجی، گنجی و در هر نقصی، کمال می‌یابد و پیوسته چشم به فجر طالع دارد تا تاریکی و کابوس او هام خواب را از چشم‌ها و دل‌ها بزدايد و به حرکت و حیات بیفزاید و از درگیری‌ها و تصادم‌ها بینش و کمال برآورد و در برابر



نمایش زشتی‌ها و ناهنجاری‌ها، خود و دیگران را بیاراید و با دید همه جانبه و عمیق در ابعاد مکان و زمان، بی‌پایگی و بی‌مایگی و بی‌استقلالی - عدمی بودن - شرور و باطل، و پایداری خیر و حق را دریابد و هر حادثه خیر و شری را نردبان تعالی سازد تا چشم به خیر و جمال مطلق گشاید و تسلیم آن شود.<sup>۱</sup>

با چنین دید کمال و جمال بینی و حرکت تسلیمی، و سباحت و تسبیحی، می‌توان از میان امواج خوشی‌ها و ناخوشی‌های گذرا و سایه و روشنی خیر و شرّ به هم آمیخته، گذشت و به ساحل رستگاری و سرچشمه حیات رسید<sup>۲</sup> و بندهای مشکلات و عقده‌های پیچیده و سختی‌آور را باز و حل و آسان کرد: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا... فَسْتُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (انشراح، اللیل). چه خداوند در بطن و متن اشیاء و مکروهات، بسی خیرات سرشار نهاده است: «فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا». تا انسان با چه دیدی بنگرد و چه برداشتی از مکروه و شرّ داشته باشد و چگونه برخوردی و مسئولیتی و شکیبایی؟ این کبری و کلی قضیه، و صغرای آن: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ» است که از چشم مرد همه آرزوها و امیدها و خوشی‌ها در جاذبیت زن تجلی می‌یابد که اگر مکروه و ناخوش نمود، سراسر زندگی و همه چیز ناهماهنگ و تیره و بد نمودار می‌شود و کانون خانه که باید گرم و جاذب و محرک و

۱. یکی درد و یکی درمان پسندد  
من از درمان و درد و وصل و هجران  
یکی وصل و یکی هجران پسندد  
پسندم آن چه را جانان پسندد  
(مؤلف)، از دو بیتی‌های منسوب به باباطاهر.

۲. زندگی در مردن و در محنت است  
چون صفا بیند بلا شیرین شود  
آب حیوان در درون ظلمت است  
خوش شود دارو چو صحت بین شود  
این بهاران مضر است اندر خزان  
در بهار است آن خزان مگریز از آن  
میوه شیرین نهان در شاخ و برگ  
زندگی جاودان در زیر مرگ  
همه غم باش و با محنت بساز  
می‌طلب در مرگ خود عمر دراز

(مؤلف)، مولانا، مثنوی، دفتر ششم: ۴۸۳۰ و ۳۵۷۶، دفتر چهارم: ۱۰۸، دوم: ۲۲۶۵.



روشن باشد، سرد و رمنده و تاریک و ناامیدی و فرسودگی آور می‌گردد و از همین کانون، سرنوشت و مسیر روحی و فکری و اجتماعی افراد، منحرف و نابسامان و زیان‌بخش می‌شود، تباهی‌ها و جنایات و ستم‌ها و ستم‌پذیری‌ها و بی‌تفاوتی‌ها و پستی‌ها و ... را باید از همین واحد ترکیبی خانه جستجو کرد.

انسان با محرک درونی و فطری، محبوب و معشوقی را می‌جوید و با قدرت خاص تخیل آن را در جمال و کمال و پیراسته از هر نقص و زشتی می‌آراید و تصویر می‌نماید و به آن عشق می‌ورزد و به جستجوی وجود عینی آن به هر سو می‌دود و به هر روزنی سر می‌کشد و هر دری را می‌کوبد تا شاید آن چهره خیالی سر برآورد و آن را بیابد: عوامل شیطانی و سوسه‌انگیز، برای سرگستگی و انحراف و انصراف انسان‌ها از خود و هدف‌های برتر و مسئولیت‌ها و دیگر مقاصد پست و پلیدی که دارند و از دید انسان آگاه پوشیده نیست، در همین خلأ و خیال‌رخنه می‌کنند. تصویر و نمایش و گزینش زنان هر جایی و دختران و هنرمندان شایسته!! و ناشایست برای زندگی انسانی، و پر کردن چشم‌ها و خیال‌ها و گوش‌ها از چهره‌ها و اندام‌ها و آواها و حرکات آنان برای همین است که محکوم‌شدگان جز همین‌ها را نبینند و اندیشه‌ای نداشته باشند، و در همه عمر و با همه قوا و امکانات دنبال سراب روند و اگر هم به مطلوب و محبوب رسند و اندکی بیاسایند، چون آن‌چه می‌یابند با نمونه‌های خیالی و ترسیمی و تصویری که می‌یافتند جور نمی‌آید و یا تغییر می‌کند و از ورای چهره ظاهر، چهره زشت و ناهنجار و خوی بد و ناسازگار نمایان می‌شود که نفرت و کراهت و بی‌سرو سامانی و سرگستگی و نکبت‌ها و ننگ‌ها در پی دارد،<sup>۱</sup> چاره‌ای نیست جز تجدیدخیال و تجدیدنظر و باز شدن چشم عاقبت‌بین و

۱. عشق‌هایی کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت‌نگی بود.

(مؤلف)، مولوی، متنوی، دفتر اول بیت ۲۰۵.



اندیشه گسترده، که جمال و مال و دیگر جواذب خیال‌انگیز را گذرا و متغیر بنگرد و هدف‌های نهایی را دریابد که بسا همان زنی که مکروه و فاقد آن‌چه می‌جست نبود، مطلوب و منشأ خیر کثیر شود و خوی و خصلت ایمانی و انسانیش آشکار شود و یا دارا گردد و کانون خانه را بیاراید و فرزندان شایسته‌ای به بار آرد، با معاشرت به معروف: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» از معاشرات، عشرات صالح و از عشرات، عشیره‌ها و اجتماع سازگار و به هم پیوسته ...

«فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا». خیر کثیری که از درون هر سختی و مشقت «کدح، کبد» می‌جوشد، و از هر درگیری و جهادی: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

«وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»؟

شرط مفصل «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ...» و جزای «فَلَا تَأْخُذُوا...» عطف به «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» است. «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ» تصمیم نهایی را می‌رساند و «استبدال» طلب و کوشش را، نه همین کار ابتدایی و ناگهانی: «ان ابدلتم». استبدال، اعم است از جدایی و رهایی: «طلاق، ان طلقتموهن» و از برکنار داشتن همسر پیشین و تبدیل مکان و مکانت او به دیگر زن: «زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ» که اشعار به هر گونه تبدیل و جابه‌جا کردن دارد: با زنان به معروف معاشرت کنید و با ناسازگاری‌های‌شان سازگار و بردبار باشید گرچه کراهتی از آنان پیش آید، «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ...» و اگر معاشرت به معروف

۱. نبرد بر عهده شما مقرر شده است در حالی که برای شما ناخوشایند است و چه بسا چیزی را خوش ندرید در حالی که آن چیز برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را که دوست دارید در حالی که برای شما شر باشد. [این حقیقت را] خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. بقره (۲)، ۲۱۶.



و بردباری در برابر مکروه، به سازگاری و اصلاح و ائتلاف نینجامید و زندگی از جهت موجبات خلقی و روحی و جسمی - «عصیان، نشوز، نازایی، یأس» - نابسامان شد و در نهایت و با کوشش، تصمیم گرفتید زنی دیگر به جای آن آورید، آن چه به هر یک از آن‌ها داده‌اید باز پس نگیرید، هر چه باشد از مهر، نقد یا ذمه یا اهدایی، کم یا بسیار «قنطار»، چه از زنی باشد که رها یا برکنار شده به بهانه آن که زن دیگر به جای او آمده و مسئولیت پذیرفته، یا از زنی که به جای او آمده به عذر آن که جای دیگری را گرفته است.

«إِخْدَاهُنَّ» همین تعمیم و تکرار تبدیل را می‌رساند، تا جواز طلاق و استبدال، وسیله‌ای برای قدرت و هوس‌های مرد نشود و زن اگر از جایگاه زندگیش برکنار می‌شود، حق و آبرو و موقعیتش به جای ماند. این چنین بازگرفتن حق زن، روش ستمکاران است که خود را قدرت برتر می‌پندارند و خود بهتانی است که زن - و هر حق‌برده‌ای - را بهت زده و سرکوفته می‌کند و یا ملازم با آن است که شایسته مرد ایمان و جامعه اسلامی نیست و گناهی رسوا و ننگین است: «أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَأَيْمَانًا مُّبِينًا».

«بُهْتَانًا» حال و «أَيْمَانًا مُّبِينًا» حال پس از حال یا جمله، حال برای حال است که به هر حال، سرزنش و انکار چنین حالات و روش‌ها برای آگاهی است.

«وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا».

استفهام انکاری و تنبیهی دیگر است از نظر کیفیت «چگونگی». «وَقَدْ أَفْضَىٰ...»

تعلیل این انکار و نفی، و به معنای تحقق رساندن و یا رسیدن به فضا «محیط باز» است، نه همین به معنای وصلت و وصول به یکدیگر. این لغت «افضی» در قرآن، در همین آیه و همین مورد آمده است: چگونه آن حق داده شده را، گرچه به اندازه



قنطار باشد، از زنان بازمی ستانید با آن که در حقیقت (به سبب آنچه داده اید) بعضی از شما خود را به سوی دیگری رسانده و به فضایی رسیده که نباید بسته و محدود گردد.

در واقع یک مرد و یک زن به تنهایی، در فضایی بسته و محدود به خود به سر می برد. این محدودیت و بستگی به خود در دوران جوانی و شور غرایز و عواطف و آرزوها افزایش می یابد، چنان که از پدر و مادری که در دوران طفولیت وابسته به آنان و دیگر خویشاوند بود به تدریج جدا می گردد و تنها می ماند. انگیزه غرایز و تمایل به همسرگیری، برای خروج از زندگی بسته و رسیدن به فضای باز جدید است تا عواطف و غرایز و عقده هایی که به روی خود و دیگران بسته بود باز شود و رازها آشکار گردد و دیده ها در ابعاد زندگی وسعت یابد. از آن پس، مرد در فضای روحیه و دید عاطفی و انفعالی زن و زن در فضای اندیشه و تعقل و قدرت فعلی مرد، وارد می شود و نفوذ و حضور می یابد که مسئولیت هایی گسترش یابد در پی دارد. مسئولیت هایی در خانه و زندگی خصوصی و مسئولیت هایی در میدان وسیع اجتماع. و همین که فرزندی از آن ها رخ نمود، فضای زندگی و مسئولیت ها و حقوق متبادل به سوی آینده نیز باز می شود: «وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ...» فضایی که با پیوند این دو واحد حیاتی (مرد و زن) به سوی آن روی می آورند، مانند هر ترکیب واحدهای منفرد حیاتی، در جهات مختلف و نامحدود است «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...»<sup>۱</sup>. از این نظر، هر یک از

۱. در داستان های آفرینش ایرانی و تلمودی هر دو چنان آمده است که خدا در آغاز آفرینش موجودی دو جنسی - یعنی زن و مردی که از پشت مانند دو قلوهای سیامی به یکدیگر چسبیده بودند - آفرید و سپس آن دو را از یکدیگر جدا کرد. مناسب است در این جا آیه دوم از باب پنجم سفر پیدایش را نقل کنیم: «تر و ماده ایشان را آفرید و ایشان را برکت داد و ایشان را آدم نام نهاد در روز آفرینش انسان» معنی این جمله آن است که پدر



مرد و زن به تنهایی، واحدی بسته و محدود و بی حرکت و کمتر از نیم آدم است، و با پیوند با هم، فضای حیات شان نامحدود و باز و گسترده می شود. «وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» می توان بیان کلی و شامل همه ابعاض مخاطب باشد که از تنگنای جاهلی به سوی فضای وحدت توحیدی و نفی تبعیضات روی آورده اند. مرد و زنی که در چنین فضایی با پیمان ازدواج به هم می پیوندند، از موارد و مصادیق «قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» می باشند: شما که پیش از این گرفتار اسارت ها و بندها و تنگناهای قومی و قبیله ای و تبعیضات «بعض، بعض» بودید اکنون در فضای توحید به سوی هم روی آورده اید. هرچه این فضا بازتر شود، حقوق مشخص تر گردد و استعدادهای عقب رانده و سرکوب شده مرد و زن بیشتر رشد می یابد و قالب های ساخته جاهلی فرو می ریزد و فضای تفاهم و تعاون و هم بستگی و هماهنگی هرچه بیشتر جای باز می کند. هر انگیزه و روزنی که به عقب و تنگنای جاهلی باز گرداند باید بسته شود و هیچ فرد یا افرادی در سرنوشت دیگران دخیل و تصمیم گیرنده نباشد. بردن و نادیده گرفتن حق زن و سرکوبی شخصیت و عواطف و احساسات او نقطه عطف و برگشت به کیفیت جاهلی از درون خانه و واحد اجتماع و درباره نمونه بارز فرد محکوم و محروم گذشته است که اگر پیشگیری نشود به همه ابعاد و کمیّات اجتماع سرایت می کند:

→ نخستین مادر آن واحد نر و ماده هر دو بوده است... «فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان.

این اسطوره، هر چه باشد، چنین می نمایاند که در آغاز آفرینش یا اصل طبیعی و آفریدگی، به صورتی تام آدمی بوده و پس از جدایی به دو گونه مرد و زن و نیم آدم شدند. آدم نخستین یا طبیعی، ترکیبی از اندیشه و عواطف و خواص ذکوریت و انوئیت بوده با اعضای ادراکی و جوارحی مضاعف «چهار چشم و گوش و دست و پا و دو بینی و دهان» و هم چنین... از هر جهت می دیده و می شنیده و می بوئیده و با چهار دست قدرت قبض و بسط بیشتر داشته و با چهار پا بر زمین تکیه می کرده و به هرسو می پوییده، و گاه با هشت دست و پا حرکت چرخشی می کرده، پس از جدایی و نیم آدم شدن، دچار ناتوانی و محدودیت و غربت شد تا دوباره با اختیار به هم پیوندند و به گونه طبیعی و تام نخستین بازگردند. (مؤلف)



«وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى...» تذکار و تنبیه به مخاطبین حاضر است تا تنگنای پر از بیگانگی و خودخواهی و کینه و عقم روحی و مادی و غربت و مہجوریت و محیط عفونت‌زای جاهلیت را در فضای بازیگانگی و تفاهم و ہم‌بستگی عطرآگین توحید به یاد آرند کہ مرد و زن را در فضای توحید و عدالت و متن حرکت تاریخ و کمال انسانی آورده است. اصول احکام عبادی، حقوقی، اقتصادی، الهی، بیان راه و حدود و وسیلہ خروج از ظلمات و تنگناہای غریزی و اجتماعی و حرکت به سوی نور و فضاہای روحی و اجتماعی است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۱</sup>، نہ ہیچ حکم و قانونی در اسلام، خود هدف است و نہ مخالف و مغایر با این حقیقت. این از خواص و وجہ امتیاز قوانین الهی با قوانین بشری است. چہ در قوانین بشری کہ قہرا وابستہ بہ طبقہ و گروہ است و از آن‌ها ناشی می‌شود، خود هدف یا وسیلہ محدودی است کہ افراد را در قالب آن‌ها جای می‌دهند و متحجر می‌گردانند. اصول و احکام محکمی کہ از مبدأ خیر و کمال مطلق فیضان دارد و با تعہد ایمانی جریان می‌یابد، ہیچ‌گاہ بازدارندہ و ایستا نیست و پیوستہ ابعاض و افراد را در راه کمال افشاء می‌کند: «وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»، مانند قوانین آفرینش کہ پیوستہ در حال ترکیب و تکامل پیش می‌رود. پیمان ایمانی و ازدواجی مرد و زن در محیط مسئولیت اسلامی، از ہمین سرچشمہ جوشان و مایہ‌دار - غلیظ - ایمان توحیدی است: «وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا» کہ نقض آن، خشکاندن این افشاء و فیضان و برگشت بہ جاهلیت و زندگی غریزی حیوانیت و بی‌مسئولیت است.

۱. خدا سرپرست کسانی است کہ ایمان آورده‌اند و آنان را از تیرگی‌ها بیرون آورده بہ سوی روشنائی می‌برد.